

بخش دوم

دشمن مرگبار اقتصاد

گفته ایست، "حرف راست را از زبان بچه ها شنید". وقتیکه فردی خواست حقیقت موضوعی را بداند، از بچه می پرسد. هم به خاطر محبت من به بچه ها و هم بتوانم منبع حقیقت را دریابم نیاز است رویای کودکی ام را دوباره تعبیر کنم.

وقتی شنیدم امین پسر همسایه ماشروغ بخواندن کتابچه دعا و احادیث کرد، علاقه من به اسلام و مسجد زیاد شد. ۱ من بخاطر حفظ کردن چند فقره دعا موفق شدم در صف پشت سر آخوند، امام، نماز بخوانم. یادم نمی رود، بعدها مسلمانان درباره من چه گفتند: "اگر عبدالله این چنین زرنگ است مسجد نمی ماند. آری مسجد نماندم. من هنوز سوالات و بحث هایم با عزیز دوست مدرسه ابتدائی، اینکه مدرسه چگونه جایی است و جایگاه معلمین چیست، در حالی که تنه درخت زیتون را بغل کرده بودم، به خاطر دارم. وقتی معلمین مدرسه صحبت میکردند، من آنها را شبیه یک هیولا (لویتن، Leviathan، مدرن) تصویری کردم. من اشتباه نمی کردم، برای اینکه مدرسه مکانی بود که ما مجبور بودیم تمام جنبه های دولت-ملت (خدای جدید) را از حفظ یاد بگیریم. زمانی بعدتر، فلسفه هگل را مطالعه کردم و دیدم چگونه خدای جدید در شکل دولت-ملت روی زمین نازل شد و در هیات ناپلئون گام برداشت. من تلاش کردم تعبیر کنم منظور معلمین (کشیشان جدید) چه چیزی بود که شاگردان مدرسه را مجبور می کردند همه این ها را از بر کنند، من یک بچه حقیقت اش را درک کردم. وقتی به مدرسه ابتدائی رفتم نوذ خدای مسجد مسلمانان داشت رنگ می باخت، در حالیکه خداپرستی (Theism) محمد معلم مدرسه (معلمی از شهر چروم) زیاد می شد. تصویر دیگری که بیاد دارم چگونه چراغ های قوی کامیون حیدرچشمانم را صبح نیمه خواب در آلابیق کور می کرد. حیرتی که من در کامیون احساس می کردم مانند نیمه خدائی در تار بودم رسوخ می کرد. خدای جدید ماشین داشت. بعدها وقتی صنعت را به عنوان قویترین ستون یا صفت لویتن جدید فهمیدم، یک بار دیگر مطمئن شدم تصور بچگی من حقیقت دیگری را در اختیارم گذاشت.

باید بگویم پرستش هیچ خداپرستی به اندازه پرستش هیولای صنعت نبود. دهکده ما پنجاه کیلومتر از مرز سوریه فاصله داشت. روشنائی نورافکن ها در مرز مانند رعد و برق به چشمانم می خورد، آمیزه ای از تخیل دولت-خدا را در ذهن بچگی ام خلق می کرد.

جمهوری ترکیه یکی از نمونه های پیشین کشور نیمه مستعمره، از طریق مدرنیته سرمایه داری به دولت-ملت تبدیل شد. زمانی که ج ت تاسیس گردید، ابتدا چنین جمهوری مهر جمهوری فرانسه را با خود داشت. در ابتدا، دموکراسی و دولت نظیر فرانسه، جمهوری اسلامی ایران، اولین جمهوری اسلامی مدینه و حتی روسیه شوروی در هم تنیده بودند. اما، وقتی که عناصر دموکراتیک به موقع پاک سازی شدند، این جمهوری ها به شکل قدرت سرمایه داری دولت-ملت های واحد تبدیل شدند. (من بطور گسترده در بخش های مربوط به این موضوعات غور خواهم کرد.) همیشه نیاز است نمونه های اولیه با دقت بیشتری تعبیر شوند. من دلم می خواهد تصورم از جمهوری را در یک زمان شرح دهم، ولی، فعلا به این چند کلمه کوتاه بسنده می کنم. وقتی که در رشته علوم اجتماعی در دانشگاه آنکارا، یکی از برجسته ترین دانشگاه های جمهوری، سال آخرم بود، واقعا هوش عاطفی و تحلیلی ام فلج شده بود. من دیگر نمی توانستم چیزی را حس یا درک کنم و لویتن از من یک آدم نادان و کاملا تو خالی ساخته بود.

من سال ها بعد توانستم از عواقب ایده های مذهب قدیمی دهکده مان، بویژه مکتب سوسیالیسم واقعی، شاخه ای از سرمایه داری از بر کرده بودم، خودم رانجات دهم. باید بگویم بدنبالش خیلی شکاک شدم. روحیه ام چنان بود که اندیشیدن درباره هر موضوعی ناراحت می کرد. زمانی بس بعد، وقتی که دریافتم چه لویتن مدرنی (خواه در هیات جمهوری ترکیه یا سوسیالیسم واقعی شوروی) به من تحمیل شده بود، کم کم شروع کردم به خود آیم. من دشمن خدای مذهب مدرن (باتندیس ها و بت های گوناگون اش) شدم، که ترسناکتر از خدایان مذاهب دیگر بود.

بعد از اینکه آگاه شدم چگونه این خدای مدرن پدیدار شد و جهان را کنترل کرد، فهمیدم این خدا و مذهب جای من نیست. از آن پس، متوجه شدم شرط موفقیت بیشتر و منحرف نشدن از راه منوط به آلوده نشدن به این مذهب گردید و فرصت بیشتری برای زندگی آزاد فراهم کرد. برای اولین دفعه، هوش عاطفی و تحلیلی ام کمک کردند که به خودم بیایم. درحقیقت، من هنوز تلاش می‌کنم بانوشتن این سطور بگویم چه بر من گذشت. اکنون، اجازه بدهید برگردم به اینکه هست و نیست سرمایه داری چیست.

مارکس و انگلس جامعه شناسی، "سوسیالیسم علمی"، خود را به عنوان ترکیبی از اقتصاد سیاسی انگلستان، فلسفه آلمان و سوسیالیسم فرانسه توصیف کردند. هر سه از این مکاتب فکری بر آن شدند که تحلیل تئوریک مدرنیته از نیروهائی که تجدید شکل زندگی در اروپا کنترل می‌کردند، توضیح دهند. مکتب اقتصاد سیاسی انگلستان به اثبات پیروزی قدرت اقتصاد جدید (بیشتر شبیه شکل جدیدی از مبلغین خدا-پادشاه) پرداخت. فلسفه آلمان دولت-ملت (شکل جدیدی از خدا-پادشاه) را به نشانه قدرت اصلی مشاهده کرد، سوسیالیسم فرانسه (به عنوان اتحادی از تمدن و دموکراسی) از جانب تمام جامعه تئوریزه کرد که جامعه سکولار-مترقی یا پوزیتیویست (مذهب جدید سیستم) قوی ترین نیروست.

انقلاب فکری که در قرن شانزدهم در اروپا آغاز شد تحت نفوذ عظیم و مخرب سرمایه داری بود. در تلاش مان برای ترسیم این انقلاب فکری ما باید نمونه های تاریخی را یادآور شویم.

اولین مثال ما تولد دولت-کاهن سومر در مهدغنی زیگورات، Ziggurat، بود. زیگورات تحت شرائطی خودش را به گونه ای از سازمان دولت حول تولید اضافی سازمان داد، بایستی با انقلاب فکری اتفاق می افتاد، ارزیابی کنیم. سئوالات محوری می بایستی این ها باشند: چطور می توان تولید اضافی را تصاحب کرد؟ چگونه می توان ابزار اساسی قانونیت یا مشروعیت (تا اینکه جامعه نظم جدید را بیاورد) را بوجود آورد و آنرا مجددا تنظیم کرد؟ راه حلی که پیداشد سازمان دولت و ساختن خدایان جدید، نخستین نمونه از تمام مذاهب تمدن آینده بود. بدین ترتیب، یک جواب رادیکال بوجود آمد. برای اولین بار دولت به عنوان پادشاه-کاهن سامان یافت. اقتصاد برای اولین بار بطور سازمانی با دولت تنیده شد و زیر کنترل دولت سوسیالیستی قرار گرفت. نیروهای سنتی سلسله مراتبی بسان خدایان نقابدار هوا، آب، آسمان، زمین و شهر ساخته شدند. زمینه برده کردن انسان در ساخت حماسی "خلق انسان از مدفوع خدایان"، نمادین شد. مکان تمام این اختراعات زیگورات بود. بالاترین طبقه زیگورات پانتئون، جایگاه خدا، بود (وحدت خدایان ولایه های بالای قدرت سلسله مراتبی)، طبقه پائین تر طبقه شاه-کاهن (خالق سیستم، اولین مقام هژمون و مدیر)، بالاخره، پائین ترین طبقه مختص برده ها و هنرمندان مولدین اصلی تولید اضافی و ارزش بودند. درحقیقت، فرمولی راکه ما تمیز دادیم زمینه تمام سیستم های تمدن را تشکیل می دهند. بدین ترتیب، ما ثابت کردیم که معبد اولین پروتوتایپ، Prototype، یا نمونه شهر، دولت و سیستم طبقاتی است. تمام نمونه های سیستم از جمله اروپائی رگه هائی از نمونه اول، Prototype، را با خود حمل می کنند. از این رو، من نمونه سومرا را به عنوان منبع عالی و اصلی تمدن می بینم، و هیچکدام از انواع سیستم های اخلاف اش و یا سیستم های تعدیل شده به شگفتی نمونه اول نیستند.

دومین نوع از سیستم سومری سیستم هوریان ها، Hurrians، واقع در منطقه بالای بین النهرین، میان رودان، که با تمدن هیتایت، Hittite، آمیختند. شق سوم: آیونیون-یونانی، با این تفاوت که یونانی ها گفتمان اسطوره ای را از سرگذرانده و شیوه فلسفی را ساختند. دلیل اصلی برای ساختن فلسفه طبیعت و جامعه افزایش معضل توضیح ساختار شهر-کشورها از طریق اسطوره مکفی نبود. گرچه، قدرت مشروعیت دادن و نفوذ روایت اسطوره ای بر طبقات پائین تر جامعه ادامه یافت، ولی آنهائی که مدیریت کنکرت جامعه را چالش می کردند، لازم دیدند روایت قانع کننده تری ابداع کنند. زندگی شهری مشکلاتی به بار آورد که نیاز به توضیح فلسفی برای نوع زندگی اجتماعی داشت. معهدا، معبد اولمپیک که با زئوس شروع شد هنوز نفوذ داشت. سقراط با شک به خدایان کوه اولومپ جان خود را از دست داد، ولی شاگردان سقراط آموزه های وی را در شکل پیش نویس (سقراط نوشته نداشت، مراد) منبع اصلی فلسفه یونان را تهیه کردند. این نادرست نخواهد بود افلاطون و یویره ارسطورا پدران فلسفه نامید. یهودی ها، Hebrews، را می توان به عنوان قبیله ای دانست که انتقال از اسطوره های سومری و مصری به اولین مذهب تک خدائی را موجد شدند. این تک

خدائی ساختاری از انواع مختلف شعب دیگر که بعدها مشتقات ادیان ابراهیمی سه گانه یهودی، مسیحی و اسلام را با آمیختن با شعب جانبی بویژه زرتشتی و فلسفه یونان بوجود آوردند.

انباشت جدیدمادی و غیرمادی فرهنگی قدرت عظیمی را تولید کرد، و در آخر اروپای قرن شانزدهم را قادر ساخت بر روی شانه های منبع اصلی و انواع مختلف سیستم تمدن به جلو خیز بردارد. با انکار از نقش تمدن های پیشین، اروپا را به عنوان آغاز تاریخ فرض کردن مشابه خلق یک اسطوره یا مذهب جدید می نماید، فرضیه ای که از همان اول محکوم به شکست بود. ساختارهای ایدئولوژیک مانند پوزیتویسم، سکولاریسم، لیبرالیسم و حتی سوسیالیسم، همه تازگی خودشان را داشتند، ولی همه زیر نفوذ ژرف منبع اصلی تاریخی بودند. بویژه، مفاهیم و محتوایشان در درون انواع نگرش های پیشین تولید شدند. این ها، نه تنها روی فلسفه رم-یونان، دانش، هنرها و قانون بنا شدند، بلکه در نبودن میراث مصر و سومر، رنسانس اروپا، رفرم مذهبی و دوره روشنگری، نمی توان این ساختارهای ایدئولوژیک را توضیح داد.

شکی نیست که اروپا سهم خودش را به سیستم جدید ادا کرد. بویژه فعالیت های فرانسیس بیکن، مونتینه، Montaigne، ماکیولی و کوپرنیک، دانش، فلسفه و مذهب را در آمیخته و ماهیت سیستم جدید را ساختند. بهر رو، تمدن نه تنها دولت و طبقات اجتماعی، تجار، پول و بازار، بلکه، همچنین تمدن فلسفه، مذهب، دانش و هنرها را بوجود آورد. اروپا ثابت کرد می تواند با بررسی و تحقیق فرهنگ مادی و غیرمادی تاریخ گذشته یک ترکیب، Synthesis، جدید بسازد. تمدن های چین و هند در این زمینه موفق نبودند. در فقدان دینامیسم مکفی تمدن خاورمیانه نتوانست گام به پیش بردارد. مهم است وقتی گفته می شود تمدن اروپا سومین شیوه در درون تمدن تاریخی است، این فاکت های تاریخی را در نظر گرفت.

وقتی که آنتونی گیدنز، Anthony Giddens، تلاش کرد سهم اروپا در تمدن را مشخص کند از مفهوم ناپیوستگی استفاده کرد؛ بدین ترتیب، وی سعی کرد اصالت سیستم اروپا را تشریح کند. بدون شک، تمدن اروپا نوآوری های خودش را پدیدار کرد، ولی، ناپیوستگی های آنتونی گیدنز (سرمایه داری، دولت-ملت و صنعت گری) تنها جزئی از اصالت اروپا را بیان می کند. من تلاش می کنم جامعه شناسی آنتونی گیدنز را ارزیابی کرده و نشان دهم که وی کوشش می کند سرمایه داری را نجات دهد، ولی، برای انجام این مقصود، ضروری است یک ارزیابی دقیق از تحلیل سه موضوع اساسی وی داشته باشیم.

من همینجا خلاصه و اربه سه منبع اصلی مارکسیسم برمی گردم. تمایز قائل شدن بین سه منبع برای درک تفکر اروپا مهم است. ولی، گیدنز نتوانست تشابه بین آنها را ثابت کند. (آیا برای اینکه خودش را افشا نکند؟) زمینه مشترک بین اقتصاد سیاسی انگلستان، فلسفه آلمان و سوسیالیسم فرانسه (و بدین طریق، همچنین مارکسیسم) ایدئولوژی دوره روشنگری بود. در حقیقت، آنچه را که باید تحلیل کرده ام ایدئولوژی دوره روشنگری است، برای اینکه، هنوز هم ایدئولوژی بانفوذ و مسلط جهانی است. گرچه جامعه شناسی به عنوان یک دانش معرفی شد، ولی، هیچ نوآوری به ارمغان نیاورد، به این دلیل که جامعه شناسی در چهارچوب همان ایدئولوژی شکست خورد. اگر اشتباه نکنم امانوئل والرشتاین جامعه شناس سرشناس آمریکائی وقتی تفکر اروپائی را تعبیر کرد (از جمله شامل مارکسیسم را)، این را می پذیرد. او می گوید: "اصلا حقیقت ندارد که سرمایه داری به عنوان یک سیستم تاریخی به نسبت سیستم های گوناگون پیشین، که نابود و یا تغییر کردند، نماد پیشرفت است. والرشتاین می گوید: حتی در همین لحظه که اینرامی نویسم، فریاد و کفر را احساس می کنم" ۲. من از خشم خدایان می ترسم، چونکه من در همان قالب هم سن و سالهایم ریخته شده و در همان زیارتگاه ها نماز خوانده ام. امانوئل والرشتاین به ایدئولوژی دوره روشنگری اشاره دارد. اعتراف معروف تئودور آدرنو Theodor Adorno (۱۹۶۹-۱۹۰۳)، یکی از نمایندگان مهم نقدتئوری مکتب فرانکفورت، می گوید: "زندگی راست در زندگی نادرست وجود ندارد" ۳. فریدریک نیچه و جانشین هایش ایدئولوژی دوره روشنگری را بس آشکار تر نقد کردند. نیچه بحث کرد که تمام مفاهیم دوره روشنگری از مذهب اخذ شدند؛ از سوی دیگر، کارل اشمیت ریشه های مذهبی تمام مفاهیم و فرضیات فلسفه سیاسی دوران روشنگری را بر ملا کرد. فهرست غنی ادبیات و افراد شاخص نشان می دهند که شکاکیت در شیوه تفکر اروپائی ژرف ترمی شود.

خصلت هولناک و پیچیده تمدن اروپا را نمی توان تنها به خاطر سیاست های استعمارگری و امپریالیستی یا جنگ های مذهبی و ناسیونالیستی نکوهش کرد. تمدن اروپایی اقتصاد را زیر کنترل خود گرفت و آنرا دستکاری کرد. همچنین تمدن اروپایی نه تنها موجد سلطه اقتصاد، بلکه اقتصاد به مسند قدرت تکیه زد. همه این ها را باید بی کم و کاست نقد کرد. چونکه تمدن اروپایی به مرحله ای رسیده است که هیچ دورانی در گذشته رانمی توان با آن مقایسه کرد. در این لحظه، هیچ فردی نمی تواند بسیاری از "نابیوستگی های" تمدن اروپایی را انکار کند؛ در حقیقت، از بعضی رویکردها، سرمایه داری، فردگرایی و دولت-ملت "نابیوستگی های" مهمی را تشکیل می دهند.

ولی، هیچکدام از این توضیحات، از جمله ایدئولوژی روشنگری، "نابیوستگی"، تمدن اروپا را تشریح نمی کنند. تمام عاشقان سرمایه داری خواه خواسته یا نه خواسته در نهایت مذهب شان را تبلیغ می کنند. آن چند مورد استثنائی نیز آنرا رد نکرده، بلکه قاعده و روش اش را تأیید می کنند. ما نباید خلصت تفکر مذهبی، اسطوره ای و متافیزیکی سیستم اروپا را که توسط تمدن مادی پیچیده ای شکل گرفت که تبار های گذشته اش را تشکیل می دادند، نادیده گرفت. ریشه های تمدن اروپا در اعماق تاریخ جای دارد که چندین گونه را پشت سر گذاشت. مشابه هر مذهبی، عاشقان سرمایه داری از سیستم تمدن اروپا دفاع کرده و فرهنگ مادی که سیستم فکری شان را شکل می دهد، ابدی بیانگارانند. این وظیفه استراتژیک آنهاست که این سیستم را به سراسر جهان گسترش دهند. بدین ترتیب، تفکر سیستم اروپایی اذهان مردم را در گستره های محلی، ملی و جهانی تسخیر کرد: از کشیشان گرفته تا مدارس و اکادمی ها؛ از دانشگاه های رسمی تا سربازخانه ها؛ از کارخانه ها تا فروشگاه ها، مطبوعات، موزه ها و باقی مانده های مذاهب؛ از بیمارستان ها تا زندان ها و گورستان ها و از سیستم تکنیک های قدرت سیاسی و نظامی استفاده کرد تا مانند زرهی خودش را دور جامعه به پیچیدگی کل جامعه در یک "نفس آهنی" مسدود شد. ۴

با ساختاری شدن مذاهب و یا سیستم های تفکر مذهبی در دولت به ایدئولوژی تبدیل شدند. از سوی دیگر، ایدئولوژی ها اصول برنامه ای هستند برای دفاع از منافع گروهی از مردم. سیستم تفکر اروپایی یا مذهب که در دنیا رسمیت یافت، یک ایدئولوژی گردید. اکنون سیستم تفکر اروپایی به عنوان تمدن از تمام قدرت اش برای دفاع و استمرار سلطه طبقات بالای جامعه تلاش می کند. چرا، ایدئولوژی روشنگری این چنین موثر و کارا بود؟ به این دلیل که ایدئولوژی روشنگری پیشرفته ترین مذهب جهانی است که با استقبال تمام اعضای مذاهب پیشین روبرو شد. این مذهب ملی است. جامعه و ملتی که دولت-ملت را ستایش نکند، غیر قابل تصور است: فردی بدون باور به دولت-ملت بی ایمان تلقی می شود. ایدئولوژی دولت-ملت ضعیف ترین مذاهب است و از این رو، پذیرفتن آن در مقایسه با ادیان گذشته چندان سخت نبود. این ایدئولوژی پیوسته با علم گرایی تغذیه می شود. حیات مادی این ایدئولوژی به مراسم مذهبی دگرگون شد. ابزار غیر مادی فرهنگی اش و بیش از همه ارگان های رسانه ای بی وقفه آنرا تبلیغ می کنند. این ایدئولوژی کاملاً زندگی سیاسی و اقتصادی را مهار کرد. اکنون این ایدئولوژی جهانی شده است.

من آگاهم که این تعمیم ها از این ایدئولوژی تصویری ترسیم می کند که بطور اجتناب ناپذیر جهان را به تله انداخته است. ولی، تمدنی که خود را اینگونه می نماید، باید مشابه امپراطوری رم مرحله آخر حیاتش را در عدم اعتماد مطلق سپری کند. مهم نیست که به خاطر تمام آن چیزهایی را که تخریب کرده باشکوه و قدرتمند جلوه کند، دفاع فعال زیست محیطی و تکثرگرایی در جامعه مدت هاست که مبارزه شان را آغاز کرده اند. همچنانکه گذار تمدن به امپراطوری ادامه دارد، دموکراسی نیز به کنفدراسیون تغییر می کند. و به خاطر داشته باشید من هم جزئی از این جهان هستم، انتقاد من تنها آماجش اروپا نیست، بلکه خطاب به خود من، به ناحیه ام، جهان و تمام بشریتی که اسیر شده است.

سرمایه داری نه اقتصاد، بلکه قدرت است

این بینش که سرمایه داری اقتصاد نیست، شاید حداقل نیاز به کاری در مقیاس کاپیتال مارکس دارد. اجازه دهید به صراحت بگویم که ایده ای را که من در اینجا بیان خواهم کرد چیزی نیست که تنزل گرایی قدرت را بیان کند. من همچنین هیچ نقدی را که

سرمایه داری (برحسب اینکه اقتصاد است) را به دولت ببوند دهد، نمی پذیرم. آنچه که من می گویم شکبندی یک قدرت سیاسی است که اقتصاد را کنترل می کند، ولی به عنوان "سرمایه"، "سرمایه داری" و "اقتصاد سرمایه داری" مفهوم سازی شده اند. این قدرت برای اولین دفعه در قرن شانزدهم در اروپا نفوذ کرد و سپس تحت برجسب های بالا در انگلستان و هلند قدرت مسلط گردید. فرناند برودل آشکارا اظهار می کند که سرمایه داری ضد بازار و یک غارتگر انحصاری از خارج خودش را بر اقتصاد تحمیل کرد. ف ب اولین جامعه شناس و تاریخدانی است که این مفهوم را دریافت. گرچه، وی آگاه بود که یکی از باورهای فکری اروپا را ویران کرد، ولی نتوانست این دستاورد را روی کاغذ بیاورد. از این رو، این پرسش مطرح است: این چه بود که از خارج خودش را تکلیف کرد؟ جواب این سؤال هنوز ناکافی است. آیا این قدرت سیاسی، مذهبی و یا مکتب فکری است؟ وقتی که یک مفهوم تئوریک پیچیده می گردد، شاید آموزنده باشد رویدادهای عملی را بررسی کرد. اجازه دهید نمونه ونیز را تحقیق کنیم. در ونیز قرن سیزدهم یک گروه تجار سرمایه دار بزرگ وجود داشت، که در همان زمان کنترل اداره شهر را در دست داشتند. چون، اینان با رقبایشان جنگیدند و ناوگان دریائی بدست آوردند، از اینرو، در ونیز قدرت سیاسی بدست آوردند. آنها مشوق هنر بودند و در پیدائی رنسانس نفوذ داشتند. آنها شدیداً اقتصاد و جامعه را کنترل کردند و یک شبکه کامل پیچیده از چنین روابطی را با سریش مالی ساختند. ما اکنون این وضعیت را چگونه تعریف کنیم، تادلالت بر این شبکه روابط کامل باشد؟ و نیز قادر شد از طریق گروهی بنام تجار بزرگ اقتصاد را کنترل کند و در نتیجه بخش مهمی از ارزش اضافی را بالا کشید. برای کسب چنین حجمی از ارزش اضافی تجار بزرگ و نیز می بایستی قدرت سیاسی داشتند و یا قدرت سیاسی را کنترل می کردند. زمانی که نیاز به زور بود، اینان می توانستند از قدرت نظامی استفاده کنند.

این گروه که همه چیز را در ونیز زیر چنگ خود گرفتند، تجار انحصارگر بودند. اینها کسانی بودند که دولت، نیروی نظامی و بوروکراسی را در چنگ داشتند. این هامشوقین کلیسا و جامعه هنرمندان بودند. این گروه بر فراز دولت ایستاد. و از خارج خودشان را بر اقتصاد تحمیل کردند، ولی، خودشان اقتصاد نبودند. این هاسلطه شان را بر جامعه تحمیل کردند و بر صدر دولت، که فرمانروائی اش را بر جامعه تحمیل کرده بود، جای گرفتند. ما این گروه را چه بودی غیر از خود قدرت بنامیم؟ اگر این گروه موفق می شدند به قدرتی در کل ایتالیا عروج کنند، ما آنرا یک قدرت ملی می گفتیم، یک دولت-ملت که بر تمام جامعه ایتالیا سلطه داشت، یک قدرت اقتصادی کنترل تمام ایتالیا را کسب می کرد. اگر، از سوی دیگر، این قدرت به سراسر اروپا و سپس به سراسر جهان گسترش می یافت، قدرت اقتصادی امپراطوری اروپا و جهان نامیده می شد.

اکنون، اجازه بدهید موقعیت هلند و انگلستان را بر پایه فرض بالا در قرن شانزدهم تحقیق کنیم. اعمال فشار مداوم نظامی از سوی پادشاهی های فرانسه و اسپانیا تعیین کننده بودند. هر دو از این دول پادشاهی در هوای امپراطوری اروپا بودند و با این رویکرد می خواستند انگلستان و هلند را به استان های خودشان افزون کنند. ولی، ملکه انگلستان و شاهزاده پرتقال، Orange، هلند بر آن شدند که از خود دفاع کرده و استقلال سیاسی شان را حفظ کنند. برای رسیدن به این هدف و جلوگیری از بلعیده شدن با دور قیب هر دو شدیداً به قدرت سیاسی، نظامی، مالی و قدرت هوشمندی نیاز داشتند. این ها از متفکرین و هنرمندان، دکارت، اسپینوزا و آرسمس و غیره، استقبال کردند به کشورشان به یابند. یهودی های رباخوار به این دو کشور رهسپار شدند. پایه یک ارتش مدرن گذاشته شد، و ارتش حرفه ای با آموزش حرفه ای، با انضباط و فنون جنگی تاسیس کردند. این ها برای ایجاد حمایت و همبستگی بر آزادی تاکید کردند. هر دو بر کشمکش های داخلی پایان دادند. ولی، مهمتر از همه، مهارت اقتصادی این ها در سراسر اروپا شناخته شد. بدین ترتیب، انگلستان و هلند موفق شدند از خود دفاع کنند. فراتر از این، این ها از موقعیت شان بهره برده و سلطه شان را تا پایان قرن شانزدهم تثبیت کردند.

اجازه دهید یک بار دیگر پرسش مان را تکرار کنیم: ما این شبکه تنیده و باهم مرتبط را چه بنامیم؟ این سیستم را چگونه تعریف کنیم؟ آیا همه این رویدادها از طریق یک طبقه اقتصادی خلاق کسب شدند؟ اقتصادی که مولد بود این را سبب شد؟ نه. هزاران صنعتگر ماهر، کشاورزان، کارگران، تجار خرد، مغازه داران، بازار پول و سپرده بانکی چرخش مالی را افزایش دادند.

مهمتر از همه، یک چنین اقتصاد مولد ارزش اضافی تولید کردند. ولی، چه کسی سهم عظیمی از این ارزش اضافی را تصاحب کرد؟ باید اینها کسانی باشند که اقتصاد را از طریق مالی، سیاسی و قدرت نظامی تنظیم کردند. اگر پولی نبود، خرید و فروش نبود، بارآوری فرومی نشست. اگر نیروی نظامی و قدرت سیاسی نبود، امکان ترس از تهاجم از بیرون بود، این نیز سبب کاهش بارآوری می شد. پس پول و مشتقاتش تأثیر داشتند، ولی چنین کنترلی می بایستی استمرار می شد تا اقتصاد را به نوعی کنترل کرد تا به نوبه خود افزایش ارزش اضافی را تصرف کرد.

می توان فرض کرد مشابه و نیز در قرن سیزدهم، گروهی که اقتصاد قرن شانزدهم انگلستان و هلند را کنترل کردند رابطه خوبی با قدرت های سیاسی و نظامی بهم زدند. همچنین، شاهزاده ها و پادشاهان به عنوان فرماندهان ارتش نیاز شدید به پول داشتند، مشعر بر این بود که این ها می بایستی یا جزئی از این شاهزاده ها و پادشاهان بودند و یا رابطه تنگاتنگ با اینها داشتند. این گروه تلاش کردند خود را همانند قهرمانان آزادی فردی جلوه دهند، مضاف بر این، پشتیبانی کردن از جنبش های دشمنانشان کوتاه نیامدند.

اجازه دهید یک بار دیگر سؤال کنم: ما چگونه این جنبش را کلا مفهوم سازی کنیم. آیامی توانیم این ها را به عنوان یک گروه "اقتصادی" بنامیم، و حال آنکه حتی یک نفر از اینها در پراتیک اقتصاد واقعی دخالت نداشتند، با این وصف ارزش اضافی را تصاحب می کردند؟ پس این ها چه گروهی هستند؟ این ها کسانی اند که از خارج از اقتصاد خود را بر اقتصاد تحمیل کرده و با افزایش ارزش و پول در چرخش آنرا زیاد کنند. پس چه افرادی پول را در شکل وام به دولت پرداخت می کردند؛ شاید کسانی که متقابلاً همیاری دولت را کسب می کردند.

روشن است آنهایی که غیر مستقیم اقتصاد را کنترل می کنند سرمایه دار و سرمایه داری و اقتصاد سرمایه داری نامیده شدند، گرچه، به وجه زیادی ذاتاً در فرایند تولید اقتصادی دخالت ندارند. پس، تلاش واقعی این ها چیست؟ علاقه و توجه این ها در انحصار اقتصادی با پیوند با انحصار قدرت. این ها جنگ راه می اندازند. وقتی که در جنگ داخلی پیروز شدند قدرت شان در آن کشور افزون می شود. این به معنی موقعیت کسب ارزش اضافی بیشتر. پیروزی در جنگ های خارج از کشور به معنی تصرف مستعمره و سلطه گری، که به نوبه خود به معنی انحصار غارت و چپاول.

اجازه دهید برای دریافت کنکرت از این که چگونه چنین موقعیتی حاصل شد به نمونه های انگلستان و هلند نگاه کنیم. انگلستان و هلند اول از اتحادشان برای تسلط بر اروپا استفاده کردند. در پایان قرن شانزدهم قدرت سلطه گری امپراطوری اسپانیا در هم شکست، و جاه طلبی اش برای ساختن یک امپراطوری در فراخای اروپا ضربه مرگبار خورد. پایان قرن هفدهم شاهد شکست جاه طلبی تسلط پادشاهی فرانسه بر اروپا گردید. انگلستان و هلند در پشتیبانی از پروس در جنگ علیه اطیش ضربه مرگبار بر رویاهای سلسه هابسبورگ اطیش برای سلطه بر اروپا وارد کردند. هر دو به جنگ های سی ساله مذهبی خاتمه داده و با قرارداد صلح وستفاليا، Westphalia، پایه های سیستم موازنه قدرت دولت های ملی را ریختند. جواب فرانسه بر حسب انقلاب ۱۷۸۹ به شکست سلطه استراتژیک فرانسه در دوران ناپلئون منجر شد. تا این زمان، در بیشتر جنگ های استعماری اروپا پیروز شدند. انقلاب صنعتی انگلستان در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم در هارا بر روی سلطه امپراطوری جهانی انگلستان باز کرد. بعد از پیروزی پروس بر فرانسه در سال ۱۸۷۰، هیولای آلمان آهسته بیدار شد، ولی هدف اش در رسیدن به قدرت مسلط اروپائی و جهانی در دو جنگ جهانی اول و دوم شکست خورد. آمریکا، اساساً انگلستان دوم از هر دو جنگ جهانی سلطه گری شکست خورد. اکنون آمریکا تلاش می کند یک امپراطوری جهانی برپا کند، و در همان آن برای جلوگیری از فروپاشی اش بتواند از طریق جنگ های دفاعی به ماندگاری اش استمرار بخشد.

جویبار قدرت سیاسی که در شهر اوروک آغاز شد با شعب چندی بهم آمدند تا مسیری را شکل دهند که به اروپای شمالی در ساحل اقیانوس اطلس رسید. بعد از یک چرخش تند در انگلستان و هلند جویبار اصلی تمدن، وقتی که شعب جداگانه به جریان اصلی

پیوستند، در خلال این چرخش سرعت و رنگی که به خود گرفت به سیرش تا آب های سواحل شهر نیویورک ادامه داد. دولت-ملت نوع جدیدی از دولت سنتی و صنعت، بزرگترین انقلاب اقتصادی بعد از انقلاب عصر سنجی نوین دوجریان بسیار قوی هستند. بیش از هر چیز دیگر این دوفاکتورهائی بودند که به تمدن سنتی شتاب داده و آنرا تعریف کردند و به آن شکل کنونی را عرضه دادند. اکنون جریان اصلی در اقیانوس نزدیک نیویورک محومی شود. اکنون، گمانه زنی هائی زده می شود که ساحل چین توقف بعدی خواهد شد. من باور دارم شانس اینکه جریان به چین برسد کمتر از این است که نرسد. شانس بیشتر این است که جامعه متمدن برچیده خواهد شد. به خاطر ابعاد هولناک اجتماعی و معضلات بوم زیست جهانی، شانس اینکه جوامع جهانی گام به پیش نهاد و تمدن خودشان را بر پاک کنند، یک امکان واقعی است. یک اتحاد کنفودراتیو از دموکراسی هاشانس بهتری دارند تا به معضلات جهانی به پردازند تا کیش امپراطوری به جامانده از سیستم های دولتی قدیم.

یک بار دیگر، این سؤال سر می کشد: سرمایه داری کجاست؟ بر حسب مشارکت اقتصادی در رابطه با دولت-ملت و صنعت، سرمایه داری کجاست؟ من نمی توانم علیرغم تلاش پیگیرم جوابی در درون اقتصاد پیدا کنم.

شاید عجیب مشاهده شود، ولی من باور دارم صاحب واقعی اقتصاد، علیرغم تمام تلاش ها برای حمله و مستعمره کردن، هنوز **صاحب واقعی اقتصاد است** (حروف درشت از مراد). اگر ما خواسته باشیم اقتصاد را از منظر جامعه شناسی با معنا ارزیابی کنیم، ما باید زنان را (نطفه بچه راتا ۹ ماه در شکم حمل کرده، زاده، ترو خشک اش کرده، تغذیه و پرورش داده تا بزرگ و مستقل شود. هم چنین زن هنرمند منزل است) به عنوان قدرت اساسی بشناسیم. این جواب بر اساس جامعه شناسانه برای حقیقت ارزشمند است. این جواب رابطه بین اقتصاد و زیست شناسی را نادیده نمی گیرد. به عنوان گردآورنده گیاهان برای چند میلیون سال، عامل اصلی در انقلاب کشاورزی تا به امروز، نه تنها در درون منزل، بلکه در بسیاری از عرصه ی اقتصاد زندگی، این زنان هستند که همیشه چرخ دوک را حرکت داده اند. یونانیان قدیم این حقیقت را چندین هزار سال پیش به رسمیت شناختند. چنانکه، مدیریت زنان در منزل را اقتصاد (واژه اقتصاد از Economise یونانی به معنای اداره منزل، یعنی دخل و خرج منزل را تنظیم کردن. واژه اقتصاد و مقتصد در فارسی نیز همین معنا را افاده می کند، مراد نامیدن در صفت بعد از زن، برده، سرف و کارگر جامی گیرد. با شیوه های گوناگون و بی رحمانه از آنها کار کشیده و تحت سخت ترین شرایط به بند می کشیدند تا قدرتهای تمدن ارزش و ارزش اضافی آن هارا تصاحب کنند. آنهایی که در ردیف سوم قرارداد نجاتی آزادترند: اینها اصناف گوناگون، کاسبکاران و خرده کشاورزان، هنرمندان، معماران، مهندسی، پزشک ها و شاغلان شخصی هستند.

این گروه ها یا طبقات اجتماعی هستند که در سراسر تاریخ چرخ تولید را به حرکت در آورده اند. هیچ سرمایه داری، آقا، صاحب منصب و اربابی در بین آنها رویت نمی شود. روشن است که این ها قدرت اقتصادی نیستند، بلکه اشغالگران، استعمارگران و قدرتهائی هستند که از خارج و با انحصار بر مردم و کارگران تحمیل شده اند. ولی، نه تنها سرمایه داران، تجار کلان، صاحبان صنعت و بانکداران که از خارج خود را تحمیل کرده و ضد-اقتصادی هستند، بلکه مدیرکل ها، مالکان بزرگ، سیاستمداران، مقامات بالای ارتش و روشنفکران تمدن را میتوان در فهرست قدرت هائی قرارداد که اقتصاد نیستند و از خارج به اقتصاد تحمیل شده اند.

شواهد ضد اقتصاد بودن سرمایه داری

سرمایه داری نه تنها اقتصاد نیست، بلکه بوضوح ضد-اقتصاد است:

۱- بحران های اقتصادی

”طبقه کشیش“ دانشمندان پوزیتویست بر آنند ثابت کنند سرمایه داری یک سیستم اقتصادی است، درک نادرستی از معضل سرمایه داری دارند، و این استنباط غلط را تبلیغ می کنند. تنها یک توضیح برای بحران های اقتصادی وجود دارد، یعنی اینکه سرمایه داری دشمن سوگند خورده و مخالف اقتصاد است. گفته می شود بعضی بحران ها بواسطه تولید زیاد حادث می شود. ولی، در حالیکه اکثریت مردم جهان از گرسنگی زجر می کشند، اقلیتی مازاد تولید می کند! این رکودهای عمدی بهترین دلیل بر موضع ضد-

اقتصادی سرمایه داری است. دلیل بروز این رکودها کاملا آشکار است: سود انحصارات. وقتی که دستمزد کارگران دیگر قدرت خرید کافی ندارد، به اصطلاح رکود سر می زند. در چنین موقعیتی چه کسی قدم پیش نهاده و کمک می کند، کدام کشیش قلبی و یا به اصطلاح اقتصاددان؟ جان مینرادکنز؟ راه حل اش چه بود؟ دولت باید هزینه مصرف را افزایش دهد. از چه راهی؟ با افزایش قدرت خرید کارگران. چگونه این بازی کثیف آشکار شد؟ بایک دست شما جیب کارگران را خالی کرده، و سپس با دست دیگر چیزی در آن می گذارید! این قطعاً سیاستی است که هدف اش ترغیب تمام کارگران و جوامع جدا ازبند تمدن که باورکنند "هنوز اوضاع بدتر نیست". روشن است که ما با یک رابطه سیاسی طرف هستیم. زمانی که مناسب دیدند هر فعالیت نیروهای دموکراتیک علیه تمدن را سرکوب می کنند، آنها را به گرسنگی می کشانند، سپس آنها را وامیدارند تا برای لقمه نانی التماس کنند. این یکی از قدیم ترین تاکتیک های جنگی است: اگر شمامی خواهید مردمی یا شهری را کنترل کنید، اول آنها را محاصره کنید، سپس گرسنگی بدهید. تنها زمانی که تسلیم شدند غذایشان بدهید.

نمونه های زیادی وجود دارند که می توانیم با استفاده از آنها گوهرتئوری های رکود کاذب سرمایه داری را ثابت کنیم که چیزی نیست مگر تکنیک گرسنگی دادن. تحلیل رکود بدنام ۱۹۳۰ به ماکمک می کند تا این منطق را بفهمیم. چه اتفاقی افتاد؟ وقتی که اتحاد شوروی سلطه انگلستان را نه پذیرفت و داشت یک قدرت موفق و پایدار می شد تا سرمایه داری جهان را تهدید کند. آلمان و متحدانش شکست خوردگان جنگ جهانی اول علیه معاهده تحمیلی اسارتبار و رسا در سال ۱۹۱۹ مقاومت می کردند. چین، تحت رهبری مائوتسه تونگ یک مبارزه توده ای دهقانی را پیش می برد. در اطراف جهان، از جمله آناتولی، مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره قیامهای جنبش های ناسیونالیستی علیه سلطه امپراطوری انگلستان رخ می داد. جواب سلطه جهانی انگلستان ایجاد عمدی بحران در سال ۱۹۲۹ بود. از یک سو، کوهی از کالاهای فروخته نشده، از طرف دیگر، دادن گرسنگی به مردم و کارگران. راه حل پیشنهادی جان مینرادکنز انگلیسی شانس زنده ماندن برای کارگران و مردم جهان شباهت به دادن خرده نانی یا به اصطلاح سیاست های اجتماعی دولت بود. نتیجه غائی این سیاست های اجتماعی دولت سرمایه داری چه بود؟ به تدریج، جامعه دموکراتیک جهانی که با انقلاب شوروی در سپتامبر ۱۹۱۷ پدیدار شد، در سیستم جذب، تحریف و رشد آن تا دهه ۱۹۹۰ متوقف شد. مائوآلا سیستم شوروی از داخل پاشید. این سیاست های غیر دموکراتیک، در حقیقت توسط دیکتاتوری استالین از دهه ۱۹۳۰ به اجرا گذاشته شدند. چرا؟ ظاهراً، برای جلوگیری از رکود ۱۹۳۰. در نهایت چه چیزی حذف شد؟ استالین، جانشینانش و اقتصاد شوروی. حاصل چه شد؟ دولت های تازه تاسیس منتج از مبارزات آزادیبخش از محتوای دموکراتیک (یعنی از انقلاب دموکراتیک و جامعه دموکراتیک) تهی شده و در درون سیستم سلطه گرسرمایه داری جذب گردیدند. به روشنی خنثی کردن مقاومت علیه سیستم سلطه گر هدف اصلی این رکودها و از طریق سیاست های آگاهانه دولت بود، و چنین هدفی با رکود بزرگ ۱۹۳۰ سرانجام یافت و بقای سیستم هژمونی طلب تامین شد. حداقل یک فاز بحرانی از سرگذشت.

۲- بحران های قحطی و فاجعه

ممکن است سیستم آگاهانه کالا تولید کند و یا از اضطراب مردم به بیماری ها بهره برداری کند. اما، با رعایت ابزار و تجهیزات تکنیکی مدرن قحطی یا بیماری مسری غیر قابل تصور است. ولی، زمانی که سیستم مسلط با بحرانی از خارج روبرو شود، چنین رکودهای مصنوعی تولید شده و از بیماری و سختی ها علیه مخالفان سیستم استفاده می شود. یک بار دیگر، ما پیوند بین دستگاهی بنام "سرمایه داری و جامعه" و هژمونی تمدن سلطه جورا مشاهده می کنیم. سیستم یک موقع از شیوه محاصره استفاده می کند: گرسنگی بده، از هر بیماری مسری یا موقعیت فاجعه بار بهره برداری کن، سپس به عنوان فرشته نجات (یا خدا!!) گام به پیش نهاد. زیر دستانتان از شما جنابعالی بی نهایت سپاسگزار خواهند شد!

۳- مهندسی جنگ و صلح

سرمایه داری نه تنها ضد اقتصاد، بلکه ضد جامعه است. بلحاظ نظری، همچنانکه روزا لوکزامبورگ دهه ها پیش ثابت کرده‌ام جامعه سرمایه داری نیست. اگر هر جامعه ای به سرمایه دار و کارگر تقسیم گردد، سرمایه دار نمی تواند کالا را با هدف سود تولید کند! یک مثال بدیهی. فرض کنیم یک کارخانه با ۱۰۰ نفر کارگر ۱۰۰ دستگاه اتومبیل تولید کند. جامعه از ۱۰۰ کارگر و یک سرمایه دار تشکیل شده است (جامعه ای مشکل از کارگران و سرمایه داران، چیزی همانند "جامعه سرمایه داری خلص"، البته، حداقل بعضی از مارکسیست ها به چنین اشتباهی دچار می شوند). سرمایه دار برای کسب سود ۱۰۰ دستگاه اتومبیل را می فروشد. فرض کنیم کارگران با دستمزدشان این اتومبیل ها را اکتفا کنند. چه سودی برای سرمایه دار باقی می ماند؟ هیچ چیز پس جامعه متمدن برای زنده ماندن پیوسته نیاز به آنچه من آنرا جامعه دموکراتیک ضد-تمدن می نامم، سرمایه داری نگردد. در برهه هائیکه سیستم با مقاومت روبرو می شود، نیاز به ضدیت با جامعه دموکراتیک تشدید می یابد و جامعه متمدن تنها بادشمنی با جامعه دموکراتیک می تواند نفس بکشد. این هدف از طریق دست یازیدن به جنگ و یا انتخاب صلح عملیاتی می شود. وجود رویدادهای فراوانی در سراسر تاریخ تمدن، از جمله تاریخ سرمایه داری، این تحلیل را تأیید می کنند.

۴- بحران بیکاری

سرمایه داری به عنوان یک سیستم باید لشگری از بیکاران بسازد تا سود (ارزش-اضافی) با نرخ افزون تصاحب کند. اگر بیکاری نباشد، باید ایجادش کرد. بیکاری یک فرایند عمدی است. بیشتر حیوانات و گیاهان زمینه استفاده دارند؛ پس چگونه می شود یک انسان را بیکار و بدون ثمر گذاشت؟ در حقیقت، در جهان جائی برای مفهوم بیکاری وجود ندارد. ولی، بیکاری مصنوعی به عنوان بیرحم ترین محصول کنش معوج هوش تحلیلی زندگی اجتماعی خلق شد. پدیده بیکاری پیوسته تغذیه می شود. هیچ رویدادی دشمنی سرمایه داری با زندگی اقتصادی روشن تر بیکاری می نمی تواند بر ملا کرد. هرگز مفهومی مانند برده بیکار، حتی در زمان رژیم فراعنه آفریقا، که ما شدیداً انتقادش می کنیم، وجود نداشت. تنها در شیوه سیستم سرمایه داری بیکاری، یعنی دشمنی کینه توزانه علیه اقتصاد، وجود دارد.

۵- شانه خالی کردن از حل بحران اقتصادی

سرمایه داری دشمن اقتصاد تکنولوژی است. سطح دانش و فن آوری کنونی آن چنان توسعه یافته که می تواند زندگی همه جوامع را بر حسب سیستم سیاسی (بر پایه اخلاق و سیاست ورزی مردم، مراد) در شکل جامعه دموکراتیک تأمین کرده و تمام مشکلات اقتصادی را حل کند. قانون سود سرمایه داری مانع از بهره گیری بهینه از دانش و تکنولوژی برای تحصیل نیازهای اجتماعی مردم عمل می کند. سطح دانش و تکنولوژی کنونی ظرفیت لازم برای راه حل های گوناگون مشکلات اقتصادی دارد و می تواند نیازهای اجتماعی بشر را تأمین کند. ولی، قانون سود اجازه استفاده از این ظرفیت را نمی دهد. برعکس، تمدن سرمایه داری با ایجاد بحران های پی در پی، بیکاری و ازدیاد جمعیت خودش را سرپانگه می دارد. از اینرو، سرمایه داری نه تنها دشمن اقتصاد، بلکه دشمن دانش و رشد تکنولوژی با هدف چنان اقتصادی که بوجه بهینه عمل کند.

۶- جانشینی اخلاق با پرنسیپ های سرمایه داری

سرمایه داری همچنین دشمن اخلاقیات و ارزش های اخلاقی است که پایه و اساس اقتصاد است. بشریت تنها می تواند نیازهای اقتصادی اش را، اگر با اصول اخلاقی رهنمون شود، مدنظر بگیرد. در غیاب اخلاقیات کل جامعه به سروران تعلق یافته و جائی برای آدم عادی باقی نمی ماند. ولی، این به معنای پایان زمان خواهد بود. یعنی، اگر جلوس سرمایه داری گرفته نشود و مآلاً متوقف نگردد، جامعه را یا به جامعه مورچه ها (نظیر چین و ژاپن) تبدیل کرده و آنرا را به لبه فروپاشی سوق دهد، یا به جامعه سروران (مانند جامعه آمریکا). به روشنی، اگر همه جوامع به موقعیت مشابه آمریکا، چین و ژاپن نائل شوند، بقای حیات جوامع

بشری غیر محتمل خواهد شد. سرمایه داری حقیقتاً به سود اصل «اقتصاد»، اصل اخلاقی را قربانی کرده است. در گذشته، بعضی از جوامع بچه های دختر را قربانی می کردند، چراکه «زائد» می دیدند؛ اگر یک چنین اخلاقیات وجود داشته باشند، شاید جامعه از طریق قربانی کردن انسان ها بقایش را پاسداری کند. ولی اگر فقط متوجه این موضوع می شدیم جنگ هائی را که سرمایه داری به راه می اندازد همان مراسم قربانی است. ما باچه اخلاقیاتی در پوشش اصل اقتصاد «سرمایه داری» روبرو هستیم. این اصل ضد اخلاقی نه تنها بافت جامعه را نابود می کند، بلکه بوم زیست و طبیعت را به چنان درجه ای زیر یوغ خود کشیده است، که نه تنها زندگی انسان بلکه وجود تمام موجودات زنده را تهدید می کند. چه چیزی می تواند بیشتر از این غیر اخلاقی و دشمن موجودات زنده باشد؟

۷- ستم و سرکوب زنان

سرمایه داری همچنین دشمن زنان است که خالق اقتصاد و همانطوری که تحلیل ما نشان داد، زنان نیروی پایه ای اقتصادند. با این وصف، در سراسر تاریخ تمدن زنان را از زندگی محروم کردند. بیرحمانه ترین دوره با فزاینده شدن سرمایه داری شروع گردید، و از این زمان زن از اقتصاد برکنار شد. تا دوره نوسنگی زن فردی بود که منزل یا اقتصاد را اداره می کرد، ولی اکنون واقعیت زن فقر اقتصادی اوست. این یک ناهمسازی روشنی است. عمدتاً جمعیت زنان دنیا بیکارند. گرچه کار منزل مشکل ترین کار است، ولی، سرمایه داری به این کار زنان ارزشی قائل نیست. با اینکه بار داری، زایمان و پرورش بچه کار سختی است، ولی، بی ارزش دانسته و اغلب آنرا در درسی بینند. زن بیکار علاوه بر ماشینی ارزان قیمت، مجانی بچه داری و پرورش شان رابه عهده دارد. از زن می توانند به عنوان سپربلا استفاده کرده و تقصیرها را به گردن وی بیاندازند. در سراسر تاریخ تمدن زن را در طبقه پائین جامعه جادادند. در دوره سرمایه داری زن نماد نابرابری، نبود آزادی و دموکراسی، نه تنها در طبقه پائین بلکه در تمام طبقات اجتماعی است. از این گذشته، سیستم سرمایه داری خالق تبعیض جنسی و شدت و تمرکز بر آن در تاریخ بی سابقه بوده است. این قاعده آن چنان گسترده و متکثر شده که زن تبدیل به شیئی و عامل در صنعت سکس گردیده است. این نگرش هولناک در تمام تاریخ و در دوره تمدن سرمایه داری جامعه مردسالار اجازه یافت تا به اوج اش صعود کند و از کسی که «منزل و اقتصاد را اداره می کرد» انتقام گرفته و دشمنی اش به زن و اقتصاد را ثابت کند. در حقیقت هیچ جامعه دیگری چنان قدرتی پیدا نکرد تا استثمار زن و اقتصاد را هم وزن با سرمایه داری بر نامه ریزی کند.

۸- تبدیل اقتصاد به کاغذ بازی

سرمایه داری آشکارا کاری به اقتصاد واقعی ندارد. در مرحله کنونی فاجهانی، دشمنی سرمایه داری با تغییر اقتصاد به پول و کاغذ بازی با سهام بازار بورس، مبادله و نرخ بهره به اوج رسید. تنها در سیستم تمدن سرمایه داری است که اقتصاد تا حدیک سیستم مجازی بازی با کاغذ مبدل شد. در گذشته، اقتصاد حساس ترین عنصر جامعه بود و به این دلیل همیشه تقدس داشت (ریشه هایش به گذشته های دور جامعه سومر برمی گردد). بشری بایستی مشکل اولیه تغذیه را سامان می داد. تمام مذاهب به عنوان جنبه ای از تعریف خود تعهد اقتصادی داشتند، جشن ها در بزرگداشت و فوراً اقتصادی و با در رفع بحران اقتصادی برگزار می کردند. اقتصاد آن چنان مهم است که می تواند به عنوان جمع فاکتور هائی در تمام بخش های جامعه تاثیر گذار باشد، ولی، اقتصاد موقعیت اش را به عنوان ناحیه مرکزی هوش عاطفی و تحلیلی از دست داد. نتیجه این شد که اقتصاد وابسته به پول و بازی کاغذ شد، و به عامل اصلی در ناحیه هوش تحلیلی- سوداگری نشست. همانطوری که مارکس صحیح بیان کرد با جد شدن اقتصاد از زندگی واقعی به گودال قمار و سوداگری فرورفت. بدون اینکه هیچ نیازی به کار باشد، تنها با افت و خیز مبادله و نرخ بهره و قیمت سهام میلیاردها دلار در جهان دست به دست می شود. چنین فعالیتی در زمانی رخ می دهد که نصف جمعیت جهان زیر خط فقر و گرسنگی نفس می

کشند، به سختی میتوان سیستم اقتصادی دیگری را تصور کرد که چنین بلانی بر سر اقتصاد واقعی آورده باشد. سرمایه داری شکل کنونی بنام "عصر مالی" یک بار دیگر ثابت کرد چه سیستمی بی ربط، ضد اقتصاد و سیستمی است دشمن جامعه.

۹- بحران های تولید و مصرف

سرمایه داری با کنترل مستقیم تولید و مصرف بطور ادیکال از ساختارهای اساسی دونا حیه اصلی اقتصاد جدامی شود. این هدف از طریق سیاست سود حداکثر باعث بحران های تولید و مصرف می گردد. رویکرد به تولید دیوانه وار تسلیحات (بویژه تسلیحات هسته ای) مخرب، تداوم سرمایه گذاری در صنعت تولید انرژی های فسیلی پرسود (علیرغم نابودی بوم زیست)، تولیدات گسترده کشاورزی ژنتیکی اصلاح شده، تکنولوژی فضائی، سرمایه گذاری وسیع زمینی، دریائی و مسافرت هوائی (علیرغم هزینه زیاد و مولد گازهای آلاینده فراوان)، و سرمایه گذاری غیر ضروری در کالا های مد روز بدین ترتیب، از یک طرف، کوهی از کالا های زائد که دل مصرف کننده رازده است؛ و از سوی دیگر، انسان های بیشماری بیکار و گرفتار گرسنگی و بیماری، چونکه این ارتش بیکاران قدرت خرید ندارند!

جنگ ها و فجایع طبیعی در تاریخ گذشته، هرگز قابل مقایسه با ضدیت و لطمات ناشی از دوره سرمایه داری نبوده است. این شکلی که "اقتصاد" سرمایه داری نام دارد با سرکوب و استثمار اقتصادی و با تغییر کیفیت آن تحقق یافت. بدون شک، نیاز به تحلیل ژرفتر در رابطه با نکات بالا وجود دارد. ولی، آنچه گفتیم به این دلیل که دفاعیه ام به دادگاه را تشکیل می دهند، به همین حد بسنده می کنم. بالین وصف، من به افشای جنبه دیگر سرمایه داری به عنوان فازی از تمدن در بخش های دیگر ادامه خواهم داد.

مراد عظیمی

متن حاضر ترجمه از صص ۱۲۳ تا ۱۴۱، از کتاب بیانیه ای برای تمدن دموکراتیک، جلد دوم، از دستنوشته های زندان، عبدالله او جالان

یادداشت های نویسنده

- ۱- علم الحال دستنوشته های کوتاه اخلاقیات و عبادات مذهب اسلام.
- ۲- سرمایه داری تاریخی و تمدن سرمایه داری، نوشته امانوئل والراشتاین تاریخدان و جامعه شناس آمریکائی (چاپ لندن: ورسو، Verso، ۱۹۹۵)، ۹۸.

3-Theodor W. Adorno, *Minima Morelia*; in Dennis Redmond's 2005 translation (Available at <http://www.marxists.org>). Another translation is "Wrong life cannot be lived rightly."

۴- ماکس وبر، Max Weber، جامعه شناس ازواژه قفس آهنین برای افزایش عقلانی سازی زندگی اجتماعی به خصوص در جوامع سرمایه داری غرب استفاده می کند. از اینرو، قفس آهنی افراد را در تله سیستم هائی برپایه صرفاً تکنولوژی، teleological، محاسبه عقلانی و کنترل می اندازد.